

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگوزلو

۰۷ فبروری ۲۰۲۴

سیاهکل: یک شاخه از سیاهی جنگل....

تأملی در چیستی نافرجامی حماسه سیاهکل

آن مرد آمد. آن مرد با ابروی کمائی آمد!

روز ۱۵ فروردین- حمل- ۱۳۵۰ و زمانی که مردم ایران خوش و خرم از تعطیلات نوروزی برگشته و سیزده نحس خود را در کرده بودند و مشغول تر و تمیز کردن پیکان ها و ژیان های خود و محاسبه بقالانه هزینه عید سعید باستانی بودند برای نخستین بار "تلویزیون ملی ایران" دست به یک خبر رسانی خطرناک زد. آن روزها هنوز پدر مادر "من و تو" فرزند خلف خود را نزاده بودند و کسی نمی دانست که این "فرزند" حسابی از شرمندگی ناشی از کم کاری والدین خود بیرون خواهد آمد و هر چند در نوجوانی "سبقت" و "سقط" خواهد شد اما تا دل تان بخواهد مصاحبه و حرف و حدیث از "مرد ابرو کمائی خطرناک" پخش خواهد کرد. آن روزها کمتر کسی گمان می زد از قبل یک خیزش همه با همی طبقه متوسطی ناگهان سر و کله آن "مرد خطرناک" نیز پیدا شود و تز مشعشع "اگر بیشتر می کشتیم می ماندیم" را بیرون دهد و به هواداران پسر مافوق سابق خود اعلام کند با استفاده از تجربیات این ۴۵ سال زمانی که به قدرت برسند پروژه کشتار مخالفان تاج و تخت را به شیوه "راه حل نهائی" Final Solution تکمیل خواهند کرد. حتا خبرنگار "بیطرف" سایت تابناک جناب دکتر محسن رضائی (اقتصاددان و پول شناس و متخصص ارتقای ارزش تومان به دینار عراق یا کویت! و علاقه مند به حضور ثابت در انتخابات ریاست جمهوری مستقل از نتیجه آن) هم نتوانسته بود در "شاه+کار" موسوم به کتاب "در دامگه حادثه" این موضوع را از زیر زبان "مرد خطرناک" بیرون بکشد. باری به حاشیه رفتم. ببخشید.

گفتم که روز ۱۵ فروردین- حمل- ۱۳۵۰ بود. "همه چیز آروم بود و مردم از فرط خوشبختی" داشتند می ترکیند که ناگهان پرویز ثابتی سنگسری (رئیس اداره سوم ساواک) و مشهور به "مقام امنیتی" به تی وی "شاه و ملت" قدم رنجه فرمود و طی یک مصاحبه شسته رفته به "آحاد" و "قاطبه" مردم بی خبر، خبر داد که کشور شاهنشاهی چنان که بعضی می گویند و یا می خواهند چندان هم جزیره امن و امان سرمایه و سرمایه داران و کارینوی دو تخته زوج های خوشبخت نیست. مصاحبه از موضوعی امنیتی و پولیسی سخن می گفت. از درگیری شدید و جنگ و گریز مأموران ساواک و ژاندارمری با گروهی "خرابکار مسلح" در جنگل های سیاهکل. این نخستین موضع گیری بالاترین مقام امنیتی رژیم در خصوص واقعه ای بود که در روز ۱۹ بهمن-دلو- سال قبل (۱۳۴۹) رخ داده بود. به نوشته روزنامه ها

"افراد مسلح در آن روز به پاسگاه ژاندارمری حمله کرده و ۹ قبضه تفنگ و یک مسلسل را به غنیمت گرفته بودند." رژیم تازه فهمیده بود که چند سرقت مسلحانه از بانک ها از سوی افراد دزد و تبهکار صورت نگرفته است بلکه هدف مصادره انقلابی دارائی بانک ها تأمین نیازهای مالی و تدارکاتی این حمله بوده است. رژیم برای اعلام رسمی جنایت خود و کشتار دسته جمعی ۱۳ نفر از اعضای گروه در تاریخ ۲۶ اسفند- حوت- سال پیش (یعنی ۱۸ روز قبل از حضور ثابتی در تلویزیون و ۳۷ روز پس از ناکامی عملیات سیاهکل) با احتیاط و در عین حال ردیلانه وارد شده بود....

ارزیابی شتابزده

در مورد ابعاد مختلف حماسه سیاهکل با وجود انتشار چند کتاب و صدها مقاله هنوز می توان و باید به دقت بیشتری سخن گفت. نگارنده از سال ها پیش و با وجود عدم اشراف کافی به جنبش فدائی به اندازه توان محدود خود در این باره نوشته است. حاصل این محدودیت یک کتاب داستانی است ("پرستو در باد" که از سوی انتشارات آلفابت ماکسیمای ستکهلم منتشر شده) بخش های از کتاب "تاریخ تلخ به روایت احمد شاملو" و چند مقاله و مقوله و سخنرانی پراکنده. مدعی نیستم که نوشته حاضر چیز زیادی بر ادبیات سیاسی حماسه سیاهکل می افزاید. خود به فقدان انسجام این بحث واقفم و هدفم علاوه بر پاس داشت یاد و خاطره تابناک حماسه آفرینان سیاهکل اشارتی شتابزده به یک نکته نیز است. در بررسی زوایای مختلف نافرجامی حماسه سیاهکل به طور معمول به چند نکته بیش از سایر مباحث پرداخته می شود. از جمله دستگیری یکی از اعضای گروه و لو رفتن عملیات زیر شکنجه، کافی نبودن اعضاء و امکانات و تدارکات از جمله بی سیم و سلاح و سایر تجهیزات، الگوبرداری کلی و ناشیانه از انقلاب کوبا و مائوئیسم و تزه های لین پیائو و محاصره شهر از روستا، فقدان آمادگی ذهنی و عدم آگاهی روستائیان، انفعال نسبت به فعالیت های تبلیغی و ترویجی طی یک دوره معین در مسیر عملیات پیش از شروع آن و ارتقای سطح آگاهی روستائیان نسبت به ماهیت ارتجاعی رژیم، سازماندهی شبکه های روستائی متشکل از معلمان انقلابی و روستائیان سالخورده همگرا با جنبش جنگل، آوانتوریسم، ولونتاریسم، نادیده گرفتن پیوند با طبقه کارگر و غلبه گرایش مشی مسلحانه غیر توده ئی به جای سازماندهی طبقه کارگر، درک سطحی از جزوه "چه باید کرد" لنین و تکیه مطلق به عنصر پیشتاز، نادیده گرفتن این حکم حکیمانه که "رهائی طبقه کارگر فقط با اتکاء به قدرت خود طبقه کارگر حاصل می شود"، فقدان تجربه کافی رفقای حاضر در عملیات....

بی شک رفقای فدائی می توانند سیاهه فوق را با اضافه کردن نکات دیگر ادامه دهند. احتمالاً مدافعان یک یا بخشی از نکات پیش گفته می توانند در راستای توسع یا بسط نظر خود به استدلال هائی نیز وارد شوند که قانع کننده باشد یا نباشد. من اما قصد دارم از میان تمام این نکات به بررسی فوری یکی دو مسأله بپردازم.

الف. ابتداء روی این موضوع خم می شوم که فارغ از هرگونه جانبداری و مبالغه می توان گفت که رهبران وقت جنبش فدائی به ویژه رفیق زنده یاد فرمانده علی اکبر صفائی فرهانی – و البته حمید مؤمنی – در مقایسه نظری و تشکیلاتی و تجربی و عملیاتی به هیچ وجه کمتر از فرماندهان برجسته ای همچون کاسترو و چاوز و اورته گا نبودند. رفقای ما می توانستند در شرایط مشابه مانند فرماندهان اصلی انقلاب های کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه عمل کنند و جنبش انقلابی ایران را به پیروزی های مشابه برسانند. حیرت نخواهم کرد اگر این نظر تحلیلی یا استنباطی من به شیفتگی یا نوستالژی تعبیر شود و کسانی از در مخالفت بگویند "کاسترو کجا و صفائی کجا؟" کمالین که پس از انتشار مطلب "مارادونا یا قلیچ" و برتر شمردن رفیق نازنینم پرویز جان نسبت به مارادونا بسیاری چنین گفتند. اما کافی است این

دوستان به دوران زندگی - از تحصیلات دانشگاهی و فعالیت سیاسی و پارتیزانی تا آثار نظری - صفائی فراهانی خم شوند و آن را با رهبران پیش نوشته مقایسه کنند. در هیچ یک از این زمینه ها فرمانده صفائی کمتر از فرماندهان کاسترو و چاوز و اورته گا نبوده است. در میدان فعالیت های پارتیزان درون شهری جنبش چریکی و مسلحانه ایران دست کم دو چهره سخت درخشان و صُلب و راسخ را نیز از خود به میراث گذاشته است که بدون تردید از لحاظ رزمندگی و درک سیاسی قابل قیاس با چه گوارا و توانمندی های چریکی سایر یاران کاسترو هستند. حمید اشرف و بهرام آرام. این رفقاء درست مانند چه گوارا زمانی در دام دشمن به خاک افتادند که سازمان و تشکیلات شان زیر ضربه های مکرر گنگ های امنیتی پیشرفته تا حد یک محفل ناپایدار افت کرده بودند. سابقه تابناک جنگ و گریزهای اشرف و آرام آن هم با ساواک تحت حمایت "سیا" و "موساد" برآستی در تاریخ مبارزات رهائی بخش چریکی بی مانند است. می خواهم از این بخش نتیجه بگیرم آنچه که در سال ۱۹۵۹ م اعماق جنگل های "سیرا مانسترا" را به هاوانا وصل کرد و در سال ۱۳۴۹ش مانع از اتصال شاخه ها و درختان جنگل های سیاهکل به تهران شد نه قدرت ماورائی پارتیزان های کوبائی و یا ضعف عملیاتی پارتیزان های فدائی بلکه انطباق مجموعه ای از عوامل سیاسی اجتماعی بود.

ب. حکومت ها معمولاً به شیوه های مختلف ساقط می شوند. کودتا (نمونه: چیلی) - که امپریالیسم امریکا و CIA متخصص درجه یک آن هستند، جنگ های خارجی و داخلی امپریالیستی (نمونه: افغانستان و عراق و لیبیا) - که امتیاز اورجینال آنها در انحصار امریکا و ناتو است، انقلاب های مخملی (نمونه: رژیم های پسافروپاشی شوروی در شرق) - امتیاز این حرکت مطلقاً در "کف با کفایت" امریکا و ناتو است. سایر مدعیان رقابت در این بازار "فیک" فروش تشریف دارند، استحاله و فروپاشی و اضمحلال از درون. در نهایت آنچه مفهوم مارکسی و لنینی انقلاب را به ما می آموزد خلع ید سیاسی از بورژوازی به اعتبار قدرت طبقه کارگر متحزب و سپس دست بردن به ریشه و لغو مالکیت خصوصی بر ابزار اجتماعی تولید است. همان آموزگار برجسته انقلاب شرایط وقوع این تحول عمیق و رستخیز منجر به برابری و آزادی را در شرایط سه گانه ای بر شمرده است که طی آن بالائی ها (بورژوازی) دچار بحران سیاسی می شوند و قادر به استمرار و حفظ قدرت سیاسی نیستند. پائینی ها دیگر نمی خواهند مانند گذشته زنده گی کنند. بحران اقتصادی به یک بحران سیاسی تمام عیار تبدیل شده است. مردم به استثمارگران تمکین نمی کنند. تغییرات ذهنی رادیکال در توده های کارگران به وجود آمده است و نیروی پیشتاز که همان حزب متشکل از کارگران پیشرو و میدانی است برای کسب قدرت خیز برداشته. برخی ممکن است این تکه آخر را با عقل اکونومیستی خود جایگزینی حزب با طبقه جا و جار بزنند. فعلاً مجال و حوصله بحث با ایشان را ندارم. به هر حال مسأله برای پیشتازان فدائی به سادگی و بدرستی این بود که بورژوازی را باید انداخت. بورژوازی در هیچ شرایطی از بحران و ناکارآمدی به خود نمی افتد. همه بزرگان فدائی از جمله فرمانده صفائی و حمید مؤمنی و احمد زاده و پویان و اشرف مثل کف دست خود با نقش بی بدیل گورکنان بورژوازی در روند پائین کشیدن دولت بورژوائی آشنا بودند. علاوه بر اینها هدف آن رفقا از حرکت موتور کوچک در راستای تحریک موتور بزرگ (طبقه کارگر) میل به کسب قدرت سیاسی بود. سیاهکل نیز همین هدف را دنبال می کرد و به نظر من آن بخش از تحلیل هائی که حماسه سیاهکل را گامی در راستای بیدار کردن جامعه خوابگزیده می دانند عملیات مسلحانه را با پخش اعلامیه اشتباه گرفته اند.

پ. ادامه دهیم. بیائید فرض کنیم گلوله های سیاهکل به هدف اصابت می کرد. فرض کنیم که با همان استارت اول یا دوم موتور کوچک روشن می شد و با تسخیر سیاهکل به راه می افتاد. فرض کنیم چریک ها با موفقیت از آستانه اشرفیه رد می شدند و به لاهیجان می رسیدند. خب برنامه بعدی چه می شد؟ آنان نه قصد داشتند و نه از این موقعیت برخوردار بودند که متعاقب فتح پاسگاه مانند تقی شهرام و احمدیان از زندان ساری بگریزند و در اعماق ناپیدای موتور بزرگ

پنهان شوند و تشکیلات خود را بسازند. مضاف به این که ساواک و ژاندارمری و شهربانی به محض وقوف به سقوط پاسگاه مثل مور و ملخ از زمین و هوا به جنگل گسیل می شدند. آنان برای نابودی تک تک پارتیزانها هیچ ابائی از به آتش کشیدن کل جنگل نداشتند. مضاف به این که با آن همه سلاح مصادره شده مگر ورود بدون درگیری به همان آستانه اشرفیه ممکن بود؟ به نقل از ساعدی - اگر اشتباه نکنم - گفته می شود او که از بیماران فقیر خود پولی دریافت نمی کرده پس از معاینه پیرزنی فقیر او را با نسخه ای علامت گذاری شده به داروخانه می فرستد که آنجا هم پولی از وی بگیرند و قبل از رفتن به پیر زن می گوید که داروهایت را بیاور و به من نشان بده. پیرزن می آید و ساعدی می پرسد که آیا داروخانه وجهی از تو گرفت؟ پیرزن جواب می دهد که از صدقه سر اعلاحضرت پول نگرفت. خداوند شاه را حفظ کند. (نقل به مضمون) پیر یا جوان زن و مرد را رها کنیم و به سوژه انقلاب یعنی طبقه کارگر برسیم. ابتداء بگویم من معتقدم انتقال سنت های مبارزاتی در میان طبقه کارگر به شیوه جنبشی شکل می بندد و به این ترتیب خروج یک بخش از طبقه از اردوی کار منجر به اضمحلال دستاوردهای جنبشی طبقه و انتقال آن نمی شود. اما بعد از تکوین سرمایه داری در ایران و متعاقب "اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱" طبقه ای در مناسبات آشتی ناپذیر دو اردوی همیشه متخاصم کار - سرمایه شکل گرفت که انگار از سیاره دیگری نزول یا هبوط کرده بود. غالب کارگران دوران پیش و پسا حماسه سیاهکل از زمره روستائینی بودند که اصلاحات ارضی آنان را وادار به مهاجرت به شهرها کرده بود. اعضای این طبقه جدید در خانوارهای کارگری به دنیا نیامده بودند. با پدران و مادران کارگری که در هر شرایطی درگیر مبارزه طبقاتی هستند بیگانه بودند و به همین منوال سنت های کارگری را نیز نمی شناختند. اکثر قریب به اتفاق این کارگران بی سواد بودند. "در تهران پرولتاریای صنعتی بتازگی شکل گرفته است. این عده از روستاهای ایران برخاسته اند. زیرا از هر ۳ کارگر فقط ۱ نفر در شهر متولد شده. از این گذشته از هر ۱۰ کارگر تنها ۱ نفر متولد تهران است و از هر ۲۰ خانوار کارگری کمتر از یکی از آنها از ۲ نسل پیش به این طرف ساکن تهران شده اند. این تنها صنعت جدید نیست که به عنوان یک پدیده تازه در برابر روستائی متجلی می گردد بلکه کلیه جنبه های زندگی در پایتخت برای او بیگانه هستند...." این روستائیان کارگر شده به طور مطلق هیچ درکی از تشکیلات اعم از سندیکا و اتحادیه نداشتند چه رسد به شورا و حزب. علاوه بر اینها نقش مصرفی کردن جامعه در نتیجه سرازیر شدن پول های نفت و شکل بندی یک خرده بورژوازی عمیقاً نوکیسه که آرمانش کارمند بانک یا افسر شدن و پیکان سواری بود را در متن به سردی نشستن دریای جامعه نباید فراموش کرد. نماد عینی این خرده بورژوازی همان "آقای چوخ بختیار" بهرنگی است. به تدریج و در راستای انکشاف مبارزه طبقاتی شعله های جنبش کارگری از میان نفتگران مبارز زبانه می کشد. این کارگران همان بخش از جنبش کارگری هستند که با بستن شیرهای نفت عملاً رژیم شاه را فلج می کنند. کار به جایی می رسد که برای تأمین نیازهای نفت و بنزین کشور گروهی به سرپرستی بازرگان و متشکل از رفسنجانی و باهنر و معین فر و سحابی تحت عنوان "کمیته هماهنگی اعتصاب" در تاریخ ۳۰ دی-جدی-۱۳۵۷ شکل می گیرد تا با تأمین هزینه های اعتصاب سوار "کارگر نفت ما / رهبر سرسخت ما" شود. و براحتی می شود و جنبش کارگران اعتصابی را به زیر پرچم جنبش ملی اسلامی می کشد. توجه کنید من از دی-جدی-۱۳۵۷ صحبت می کنم. زمانی که شیرازه ارتش و ساواک و تمام نهادهای نظامی و انتظامی و امنیتی و اداری رژیم شاه از هم گسیخته بود. وقتی در این برهه می توان از کارگر مبارز نفت کولی گرفت تکلیف کارگران مهاجر برهه حماسه سیاهکل روشن است. می خواهم با تأکید بر ضرورت انطباق ذهنیت و عینیت انقلابی یاد آور شوم که سیاهکل برآستی مصداق تمام عیار این شعر شاملو بود:

شب با گلوی خونین

خوانده است

دیرگاه.

دریا نشسته سرد.

یک شاخه در سیاهی جنگل

به سوی نور

فریاد می کشد.

۱۷ بهمن-دلو- ۱۴۰۲